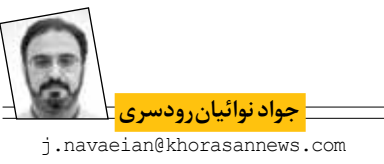


روضة روز آخر: حوادث تاسوعا و عاشورا

# روزی که عرش بر زمین افتاد...



نام اثر: عرش بر زمین افتاد (حسین روح الامین)



**جواد نوائیان رودسری**

j.navaei@khorasannews.com

غروب تاسوعا فرارسید. یاران سیدالشهدا(ع)، نماز مغرب وعشا را به مولایشان اقتدا کردند. مدتی بعد، تاریکی همه جا را فرا گرفت. امام(ع) یاران را به خیمه‌اش فراخواند. طوٰلی نکشید که خیمه از جمع اصحاب سیدالشهدا(ع) پر شد. هیچ کس سخن نمی‌گفت، اما رخسارشان نشان می‌داد که در قلبشان چه غوغایی برپاست. امام‌حسین(ع) نگاهی به اصحابش انداخت و فرمود: خدای را ستایش می‌کنم؛ خدایی که برتر و بلند مرتبه‌است؛ همو که در سختی‌وراحتی، سپاس‌گزار نعمت‌های بی‌شمار اویم... بداند که من، یارانی برتر و بهتر از یاران خویش و اهل بیتی نیکوکارتر و باتقواتر از اهل بیت خودنمی‌شناسم. خداوند به شما جزای خیر دهد. آگاه باشید که به گمان من، فردا نبردی سخت با دشمنانمان خواهیم داشت. یاران من! شما آزادیب که بروید. از جانب من عهدی بر گردن شما نیست. تاریکی شب را مکی کنید برای خروج از این دشت پر بلا. هر یک از شما، دست فردی از اهل بیت مرا بگیرد و با خود به آبادی‌ها و شهرهای دیگر ببرد. بروید که این قوم، جز در پی من نیستند و اگر بر من دست یابند، دیگران را رها خواهند کرد. سکوتی بُهت‌آلود فضای خیمه را فرا گرفت. هیچ کس گمان نمی‌کرد که امام(ع) چنین سخن بگوید و از آن‌ها چنین موضوعی را درخواست کند. عباس بن علی(ع) از جابر خاست و گفت: چرا باید چنین کاری انجام دهیم؟ برای آن که چند صباحی پس از شما زنده بمانیم؟ خدا آن روز را بنیاد کرد؛ زندگی بعد از مولایمان، از شی ندارد. آن‌گاه ادامه داد: اگر شما را تنها بگذاریم و برویم، در پیشگاه خداوند چه عذر و بهانه‌ای خواهیم داشت؟ آیندگان درباره ما چه قضاوتی خواهند کرد؟ آیا بگوئیم که بزرگ‌خاندان، آقا، امام، مقتدا و فرزند پیامبر ما، را تنها گذاشتیم و در یاری او، تیری بر تاب نکرديم، نیزه‌ای به دست نگرفتیم و در رکابش شمشیر نزدیم؟ نه! به خدا سوگند هرگز از شما جدا نمی‌شویم و با جان خود از وجودتان محافظت خواهیم کرد تا آن‌که پیش‌رویبت، جان به جان آفرین تسلیم کنیم. آری مولای من! مابه هر جا که شما می‌روید، همسپاریم. خداوند زندگی بعد از شما را زشت گرداند. همه‌همه ای در میان جمع بلندشد. همه از سخنان شورانگیز پسر برومند امیرالمؤمنین(ع) به وجدآمده بودند و اورا تحسین می‌کردند و این چنین بود که دیگر یاران نیز، در این زمینه سخن‌ها گفتند و با سالار شهیدان(ع) پیمان ییاداری تا آخرین قطره خوششان بستند.

■ **آخرین شب و قرار عاشقی**

امام حسین(ع) از خیمه بیرون آمد. یاران او نیز از

خیمه خارج شدند. تاریکی شب همه جا را فراگرفته بود. تعدادی از اصحاب به پاسداری از خیمه‌ها مشغول شدند. لحظاتی بعد، نواحی‌های عاشقانه بندگان بر گزیده خدا با معبودشان آغاز شد. سید بن طاووس در «لُهوَف» می‌نویسد: «حسین(ع) و یارانش، آن شب را به نماز و مناجات گذرانَدند. زمزمه مناجات آن‌ها از دور، همچون زمزمه نبُوران عسل به گوش می‌رسید. یکی در کوع بود، دیگری در سجود. آن‌یکی ایستاده پروردگارش را می‌خواند و دوستش نشسته. «امام حسین(ع) لحظاتی به خیمه‌فزند بیمارش، امام سجاد(ع) رفت. زینب بکری(س) مشغول پرستاری از برادرزاده‌بزرگوارش بود. سیدالشهدا(ع) اشعاری را زمزمه می‌کرد که نشان می‌داد برای شهادت و ایثار جان در راه پروردگار آماده‌است. حضرت زینب(س) با شنیدن این اشعار از زبان برادر، متقلب شد و به سختی گریست و در همان حال فرمود: ای‌وای من! کاش مرگ مرا در بر می‌گرفت و این روز را نمی‌دیدم. یک روز مادر م فاطمه(س) را از دست دادم، روزی دیگر پدرم علی مرتضی(ع) را، مدتی بعد پدرم حسن(ع) نیز مرا ترک کرد و اکنون، تنها تو بر ایمن مانده‌ای. امام حسین(ع) خواهر را دل‌داری داد و فرمود: زینب! خوششتن دار باش و شکیبا. آن‌گاه دست بر شانه خواهرش گذاشت و اورا آرام کرد و فرمود: خواهرم! تقوای الهی پیشه کن و با وعده‌ای که خداوند به صابران داده‌است، خشنود باش. بدان که اهل زمین، جملگی می‌میرند و اهل آسمان نیز بقایي نخواهند داشت. همه چیز جز پروردگار یکتا، نابود شدنی‌است.

■ **ما و تن به ذلت دادن؟ هرگز!**

صبح عاشورا فرارسید. سپاه کوفه آماده هجوم به امام حسین(ع) و یارانش شده بود. امام(ع)، «پُر بن خضیر» را به سوی آن‌ها فرستاد تا نصیحت‌شان کند، اما کوفیان به سخنان او گوش ندادند. سیدالشهدا(ع) بر اسب سوار شد و پیش‌راند. «سید بن طاووس» در «لُهوَف» می‌نویسد: «امام‌حسین(ع) در برابر سپاه کوفه قرار گرفت. حمدو ثنای الهی را به جای آورد و فرمود: نفرین بر شما جماعت بدانیش وید کردار. هنگام پیریشانی، ما را به‌سوی خود دعوت کردید و یاری خواستید؛ پس به‌سوی شما شتافتیم و به فریادتان رسیدیم ولی بر ما شمشیر کشیدید و در برابرمان آتش افروختید و دوست دشمنان‌تان و دشمن دوست‌تان شده اید... وای بر شما! ای ذلیلان و پایمال کنندگان عهد و پیمان! ای وارونه کنندگان حقایق! ای دست‌پروردگان شیطان! آیا از خاندان رسالت دست برمی‌دارید؟ آری. به خدا سوگند که خیانت و ناجوانمردی از ابتدا روش و منش شما بود؛ منشی که در سراسر وجودتان ریشه دوانده‌است... آگاه باشید! امیر پندش شما را، در برگزیدن دوره‌امخیر کرده‌است: شهادت یا پذیرش ذلت، به‌او بگوئید حسین وتن به ذلت دادن! هرگز!

اشب شهادتنامه شاق مضامی شو

فردا ز خون عاشقان این دشت دریا می‌شو

**رودسری** – سلام بر زمزم حیات بخشی که از کر بلا می جوشد. سلام بر موسم عاشورا! سلام بر غزل‌های عاشقانه حسینی؛ سلام بر سجاده‌های مرطوب از گریه؛ سلام بر زخم‌های قلب محزون و داغدار زینب کبری(س). یا اباعبدا... (ع)! آن‌کدام خیال‌نازک بینی است که حرکت عاشقانه و سترگ‌تورا از سر درک و درد، به کمال فهم کند؟ مولای من! راه‌تو، راه‌شور و شعور است و خُرمت، قبیله‌گاه اهل آگاهی و محبت. ای خون خدا! کدام چشم است که مرئی‌هات را بشنود و خوانه غم مظلومیت و غربت انسان را از دیده فرو نریزد؟ ای حسین(ع)! ما بزم نشینان کوفی نیستیم؛ جانمان فدایت! پیشه ما عهد شکنی و رسم ما، بی‌قایی نیست؛ نگاهمان کن! ما از ظلم مستکبران جابر خسته‌ایم، اما دل به راهی بسته‌ایم که تو پیمودنش را به ما آموختی. ای سیدو سالار شهیدان! عشقت را چون باران بر سرزمین کویری و رحمان بیاران و عاشورایی‌مان کن در این روزهایی که دستمان متصل به بیرق توست. یا وحیها عندا...! اشفع لنا عندا....

بن عبدا... حنفی، در راه دفاع از امام حسین(ع) هنگام نماز، به شهادت رسید و هیر بن قین، پس از نماز و در نبردی قهرمانانه، شربت شهادت نوشید.

■ **امان از داغ علی اکبر(ع)**

ساعتی از ظهر گذشته بود. یاران اباعبدا... (ع)، یک به یک بر زمین می‌افتادند؛ حنظلّه بن اسعد شبامی، عابس بن ابی شیبب، شوذب، ابوالشعثای کندی و... دیگر کسی از اصحاب باقی نمانده و حال نوبت خاندان سیدالشهدا(ع) بود که به میدان بیایند. نخستین فرد از خاندان امام حسین(ع) که به میدان رفت، علی اکبر(ع) بود؛ جوانی خوش سیمادلاور که شبیه‌ترین مردم به رسول خدا(ص) بود. او اورا دمیدان شد و نبردی جانانه کرد و شماری از دشمنان را به خاک هلاکت انداخت. «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبیین» می‌نویسد: «علی بن حسین(ع) مدتی جنگید. سپس نزد پدر بازگشت و گفت: پدر جان! تشنه‌ام. امام(ع) فرمود: جان‌پدر؛ صبر کن، مدتی نخواهد گذشت که جذّت، رسول خدا(ص) با کاسه‌ای آب گوارا اسیرابت خواهد کرد.»

علی اکبر(ع) به میدان بازگشت و به نبرد ادامه داد. «سید بن طاووس» در «لُهوَف» می‌نویسد: «علی اکبر[به میدان بازگشت و مبارزه‌ای جانانه کرد. پس متقدّبن مژه‌عبدی تیری بر تاب‌کرد که بر سینه‌علی اکبر(ع) نشست و توشا را گرفت؛ فرزند برومند شاهر بن زمین افتاد و با آخرین توشا فریاد زد: پدر جان! سلام من بر تو باد، این جدم رسول خداست که به‌تو سلام می‌رساند و به‌من می‌گوید: هر چه زودتر به‌نزد ما بیا. علی اکبر(ع) این را گفت و به شهادت رسید. امام(ع) خود را به او رساند، صورت بر صورتش گذاشت و فرمود: خداوند قومی که تو را کشتند، بکشد... پسر ما! بعد از تو خاک از خاندان سر دنیا. با شهادت علی اکبر(ع)، افراد خاندان سیدالشهدا(ع) و اردمیدان کارزار شدند: فرزندان عقیل، فرزندان عبدا... بن جعفر و فرزندان امام حسن مجتبی(ع)، در جنگی جانانه، یک به یک شربت شهادت نوشیدند.

■ **توپر چمدان من هستی**

«محمد سماوی» در «ابصار العین فی انصار الحسین(ع)» می‌نویسد: «هنگامی که عباس بن علی(ع) برادرش حسین(ع) را تنها دید، دیگر برادرانش را به میدان فرستاد و چون آن‌ها نیز به شهادت رسیدند، نزد امام(ع) آمد و عرض کرد: اجازه بجهاد می‌فرماید؟ امام(ع) فرمود: «چگونه! اجازه دهیم[. حال آن‌که توپر چمدان من هستی. ابوالفضل(ع) گفت: سینه‌ام تنگ است و از این زندگی سیر شده‌ام. سیدالشهدا(ع) فرمود: پس اگر می‌خواهی کاری کنی، برای ما اندکی آب تهیه کن. عباس(ع) مشکي برداشت و بر دوش افکند و در حالی که پرچم به دست داشت، به سوی نهر تاخت، دشمنان را عقب‌راند، وارد نهر شد، مشک را پر از آب کرد و به دوش انداخت. سپس از نهر بیرون آمد. دشمنان راه را بر او بستند و عباس(ع)، دلاورانه صفوف آن‌ها را می‌شکافت و کوفیان را سرسراه بر می‌داشت، تا این که حکیم بن طفیل طائی با شمشیر خود ضربتی بر بازوی راست او فرود آورد و آن را قطع کرد. عباس(ع) پرچم را به دست

اجازه نداد سخنان امام(ع) ادامه یابد و فرمان حمله داد. چند هزار نفر از سپاه عمر بن سعد به سمت یاران سیدالشهدا(ع) هجوم آوردند. هنگامه‌ای برپا شده بود. در آن بین، شمشیر مسلم بن عوسجه در هوامی چرخید و به‌هر که می‌رسید، بی‌جانش می‌کرد. شماری از سربازان زده عمر بن سعد، مانند عبدالرحمان بجلي و مسلم بن عبدا... با شمشیر مسلم بن عوسجه طعم مرگ را چشیدند. کوفیان مسلم را محاصره کردند و با ضربات متعدد شمشیر و نیزه به شهادتش رساندند و به عقب گریختند. به این ترتیب، با شهادت مسلم بن عوسجه، هجوم دوم کوفیان نیز به پایان رسید.

■ **هجوم سوم**

شمر بن ذی الجوشن که فرمانده جناح چپ سپاه کوفه بود، با فاصله پس از عقب‌نشینی عمرو بن حجاج، هجوم سوم را آغاز کرد. یاران امام(ع) به شدت مقاومت کردند و شمر نتوانست رخنه‌ای در جناح مقابلش به وجود آورد. در این هجوم، تعدادی از یاران سیدالشهدا(ع) از جمله بکیر بن حی، به شهادت رسیدند. با فرمان سالار شهیدان، ۳۲ تن از یاران ایشان سوار بر اسب و صیحه‌زنان به کوفیان حمله کردند و صفوف آن‌ها را درهم‌ریختند. عمر بن سعد که این چنین دید، ۵۰۰ تیر انداز را مأمور عقب راندن سواران سلحشور سیدالشهدا(ع) کرد. با این حال، کوفیان باز هم از هجوم خود طر فی‌نبستند.

■ **نخستین حمله به خیمه‌ها**

شمر که ر حیه نیروهای خود را امتز لزل می‌دید، به سوی خیمه‌ها تاخت و هجوم چهارم آغاز شد. «طبری» به نقل از «ابی مخنف» می‌نویسد: «شمر فریاد زد: آتش بیاورد تا این خیمه‌ها را با سناکناش آتش بزم. ناگاه صدای صیحه و ضجه زنان و کودکان بر خاست. امام حسین(ع) فریاد زد: ای پسر ذی الجوشن! تومی‌خواهی آتش بر خاندانم بزنی! خداوند تو را آتش مؤرخ بسوزاند.» زهرین قین و ۱۰ نفر از نیروهای جناح راست سپاه امام(ع)، همچون شیر شرز خود را به متجاوزان رساندند و با وارد آوردن تلفات بسیار، آن‌ها را مجبور به عقب نشینی کردند.

■ **اینگ، آخرین نماز**

نبرد سنگین امام حسین(ع) و یارانش با سپاهیان کوفه تا ظهر ادامه پیدا کرد. سیدالشهدا(ع) و سربازانش تشنه بودند. ظهر شد. او تمامه صاعدی خود را به امام(ع) رساند و یادآوری کرد که هنگام نماز است. سیدالشهدا(ع) رو به دشمن کرد و فرمود: جنگ را متوقف کنيد تا نماز گزاریم. «ابی مخنف» می‌نویسد: «حُصَین بن نمیر فریاد زد: نماز شما پذیرفته نیست! حبیب‌بن مَظْهَر پاسخ داد: ای بی‌پدر! گمان می‌کنی نماز خاندان رسول خدا(ص) پذیرفته نیست، اما نماز تو پذیرفته‌است! حبیب، پس از این گفت و گو، به‌سوی حُصَین بن مُعیر تاخت و چیزی نمانده بود که او را از میان بردارد، اما کوفیان حبیر را محاصره کردند و به شهادت رساندند. امام حسین(ع) آخرین نماز را قامت بست. تعدادی از یاران همراه با ایشان به نماز ایستادند. تعداد دیگری نیز محافظت از نمازگزاران را بر عهده گرفتند. سعید

**آکهی دعوت مجمع عمومی فوق العاده نوبت دوم شرکت تعاونی مسکن کارکن صنایع کانی زیرین خراسان**

**به شماره ثبت ۲۴۱ شناسه ملی ۰۳۸۰۰۸۹۷۷۳ شهرستان تَرِت حَیْرَیَه**

**با توجه به عدم حضور خد نصا ب لازم برای تشکیل مجمع عمومی عادی در نوبت اول در ساعت ۱۹ روز پنجشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۴/۲۲ به اطلاع کلیه اعضای محترم شرکت تعاونی فوق می رساند که جلسه مجمع عمومی فوق العاده نوبت دوم این تعاونی در ساعت ۱۸:۰۰ روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۷ در محل ت ریت حیدریه ابتدای جاده عباس آباد تعاونی مسکن کاشنی زیرین، زمین پلاک ۳۷ تشکیل میگردد.از سهامداران دعوت میگردد که راس ساعت مذکور در جلسه مجمع حضور بهم رسانند. ضمناً اعضائی که مایلند می توانند حق حضور و رای خود در مجمع را کتبا به نماینده تام الاختیار واگذار نمایند.**

**دستور جلسه:**

۱- تصمیم گیری درباره ی انحلال شرکت

۲- تعیین مکان تصفیه

**هیئت مدیره شرکت**

**آکهی دعوت از مجاورین**

نظر به درخواست آقای محمدجواد جلالی خوافی ملک ششداگن پلاک ۲۳ فرعی از ۲- اصلی واقع در اراضی گلستان بخش شش مشهد مبنی بر صدور سند مالکیت کاداستری پلاک مذکور در اجرای ک ۹۱۴ مجموعه بخشنامه های ثبتی و بااستناد ماده ۱۸ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء و نشر رسیدگی به شکایات از عملیات اجرایی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، نماینده و نقشه بردار این اداره در روز سه شنبه تاریخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۰ ساعت ۹:۳۰ صبح حیت معاینه محل ملک مورد تقاضا در محل وقوع ملک حضور خواهند یافت لذا بموجب این آکهی از مالکین مشاعی و مجاورین پلاک فوق الذکر دعوت بعمل می آید به حیت حفظ حقوق مالکانه و عدم تضییع حق احتمالی در موعد مقرر در این آکهی در محل وقوع ملک مورد تقاضا حضور یابند. بدینی است عدم حضور در موعد تعیین شده فوق مانع ادامه عملیات ثبتی نخواهد شد.

**م الف ۲۰۵**

**حسن ابوترابی – مدیر واحد ثبتی حوزه ثبت ملک طریقه شانندیز**

۲۸۷۷۶

**آکهی دعوت از مجاورین**

نظر به درخواست آقای محمدجواد جلالی خوافی ملک ششداگن پلاک ۲۳ فرعی از ۲- اصلی واقع در اراضی گلستان بخش شش مشهد مبنی بر صدور سند مالکیت کاداستری پلاک مذکور در اجرای ک ۹۱۴ مجموعه بخشنامه های ثبتی و بااستناد ماده ۱۸ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء و نشر رسیدگی به شکایات از عملیات اجرایی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، نماینده و نقشه بردار این اداره در روز سه شنبه تاریخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۰ ساعت ۹:۳۰ صبح حیت معاینه محل ملک مورد تقاضا در محل وقوع ملک حضور خواهند یافت لذا بموجب این آکهی از مالکین مشاعی و مجاورین پلاک فوق الذکر دعوت بعمل می آید به حیت حفظ حقوق مالکانه و عدم تضییع حق احتمالی در موعد مقرر در این آکهی در محل وقوع ملک مورد تقاضا حضور یابند. بدینی است عدم حضور در موعد تعیین شده فوق مانع ادامه عملیات ثبتی نخواهد شد.

**م الف ۲۰۵**

**حسن ابوترابی – مدیر واحد ثبتی حوزه ثبت ملک طریقه شانندیز**

۲۸۷۷۶

**آکهی دعوت از مجاورین ومالکین مشاعی**

نظر به درخواست خاتم صفری طهماسبی جافرقی و آقای مرتضی عسکری مالکین مشاع از ششداگن پلاک ۴۹۲ فرعی از ۱۰- اصلی واقع در اراضی طریقه بخش شش مشهد مبنی بر صدور سند مالکیت کاداستری پلاک مذکور در اجرای ک ۹۱۴ مجموعه بخشنامه های ثبتی و بااستناد ماده ۱۸ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء و نشر رسیدگی به شکایات از عملیات اجرایی سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، نماینده و نقشه بردار این اداره در روز سه شنبه تاریخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۰ ساعت ۹:۳۰ صبح حیت معاینه محل ملک مورد تقاضا در محل وقوع ملک حضور خواهند یافت لذا بموجب این آکهی از مالکین مشاعی و مجاورین پلاک فوق الذکر دعوت بعمل می آید به حیت حفظ حقوق مالکانه و عدم تضییع حق احتمالی در موعد مقرر در این آکهی در محل وقوع ملک مورد تقاضا حضور یابند. بدینی است عدم حضور در موعد تعیین شده فوق مانع ادامه عملیات ثبتی نخواهد شد.

**م الف ۲۰۴**

**حسن ابوترابی – مدیر واحد ثبتی حوزه ثبت ملک طریقه شانندیز**

۲۸۸۲۲

**آکهی موضوع ماده ۳ قانون ماده ۱۳ آیین نامه تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی وساختمان های فاقد سند رسمی**

برابر رأی شماره۰۴۴۴۹۰۱۲۰۰۴۰۳۰۶۰۱۴۰۲۶۰ هیأت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی وساختمان های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک گلشمر تصرفات مالکانه با تمارض متقاضی آقای علی زنده جانی فرزند محمد به شماره شناسنامه ۳۳ کملی ۰۳۲۱۴۳۱۰۰۹۰ یک باب دامناری به مساحت ۱۴۹۵ متر مربع پلاک ثبتی ۶۴ اصلی واقع در خراسان رضوی بخش ۲ حوزه ثبت ملک گلشمر خردی را بر ملک رسمی آقای محمد زنده جانی محرر کرده است لذا به منظور اطلاع عموم مرتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آکهی می شود در صورتی که اشخاصی سبب به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آکهی به مدت دوماه اعتراضی خود را به این اداره تسلیم و پس از آن در رسید طرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراضی، دلا دوست خود را به مراجع قضی تقدیم نمایند. بدینی است در صورت تقاضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۲۰۴۰۲۰۴ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۲۰۵۰۴

**احمد جهانگیر سر رئیس ثبت اسناد و املاک کاشمر**

۲۸۷۹۶



چپ گرفت و فریاد زد: «وا... آن قطعم بیمینی / انی آحامی ابداع دینی»؛ به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کنيد / از دین و آیینم دفاع خواهم کرد. اندکی بعد، زید بن ورقاء جهنی ضربتی بر بازوی چپ ابوالفضل(ع) وارد و آن را قطع کرد. عباس(ع) همچون عموش جعفر، در روز جنگ موته، پرچم برادرش را میان دو بازو گرفت و به سوی خیمه‌ها تاخت. اما در میانه راه مردی تیمیسی، عمودی آهنین بر فرق سر او زد. عباس(ع) فریاد زد: برادرم، مرا دریاب! اباعبدا... (ع) خود را به او رساند و دشمنان را از اطراف اوتاراند. آن‌گاه در کنار پیکر برادر نشست و به تلخی گریست.»

■ **به سوی رفیق اعلی**

با شهادت ابوالفضل العباس(ع)، سیدالشهدا(ع) تنها شد. امام(ع) اسب خود را پیش‌راند و به سپاه‌پر شمار کوفه حمله کرد و پیوسته فریاد می‌زد: «القتل أولی من زکوب العار؛ مرگ بهتر از پذیرش ذلت است.» «سید بن طاووس» در «لُهوَف» به نقل از یک شاهد عینی واقعه کر بلا می‌نویسد: «به خدا سوگند هرگز ندیدم کسی این گونه در محاصره قرار گیرد و یاران و خاندانش را از دست داده باشد و پایدار تر و قوی دل‌تر از حسین(ع) مبارزه کند. سپاه کوفه به او هجوم می‌آورد و او به آن حمله و با شمشیرش عده‌ای را هلاک می‌کرد و آن گروه ۳۰ هزار نفره، چون گل‌رویه‌ا در مقابل اومی گریختند. (ع) این حال، امام(ع) زیاد از خیمه‌ها فاصله نمی‌گرفت؛ مدتی می‌جنگید و بعد، به سوی خیمه‌ها باز می‌گشت و فریاد می‌زد: «لا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم.» دشمن که وضع را این گونه دید، دوباره به سمت خیمه‌ها یورش برد. سیدالشهدا(ع) خطاب به متجاوزان فرمود: «وای بر شما، ای پیروان خاندان ابی‌سفیان! اگر دین ندارید و روز رستاخیز بیمانک نیستید، دست کم در این دنیا زاده باشید.» شمر بن ذی الجوشن پرسید: «ای پسر فاطمه، چه می‌گویی؟! امام(ع) فرمود: «من را شمامی جنگجو و شما بامن، زنان و کودکان گناهی ندارند در جاله‌های خود را! حمله به حرم من، مادامی که زنده‌ام، بازدار.» کوفیان حملاتشان را بر سیدالشهدا(ع) متمرکز کردند. «سید بن طاووس» در «لُهوَف» می‌نویسد: «سالار شهیدان لحظه‌ای توقف کرد تا نفس تازه کند که سنگی به پیشانی مبارکش اصابت کرد و خون جاری شد. سیدالشهدا(ع) پیرهای خود را بالا زدن خون را پاک کند، اما در همان لحظه، تیری مسموم بر قلب مطروش نشست. امام(ع) فرمود: بسم... و بالله و علی‌ملی رسول...! پس از اصابت این تیر بود که سالار شهیدان از اسب بر زمین افتاد...

**روایت است که چون تنگ شد بر او میدان فتاده از حرکت، ذوالجناح وز جولان هوزا باد متفک، چو قویر گون گرید عزیز سپاهمه(س) از اسب سرتگون گون رید نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت نه سیدالشهدا(ع) بر جدال طاقت داشت کشید باز را کاب آن خلاصه ایجاد به رنگ پر تو خورشید، بر زمین افتاد بلند مرتبه شاه‌ی صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد**